



سخنرانی تا سوغای ۹۴
حاج حسین خوش لجه

تاسوعای ۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

العبد المؤید، الرسول المکرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة

الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن

الحسين و اولاد الحسين و رحمة الله و بركاته

قربانتان بروم، شما باید دستتان به ریسمان حبل المتین

باشد، دستتان به ریسمان حبل المتین باشد، اگر دست

شما به ریسمان حبل المتین باشد، دست شما به دست

خداست. شما دستتان را از ریسمان حبل المتین کنار

می گذارید. این است که می گوید: یکی از شما با دین از دنیا رفت، ملائکه آسمان تعجب می کنند. به حضرت عباس که امروز قتلش هست، دستتان از ریسمان جبل المتین جدا می شود. من می خواهم انشاء الله این نوار را به این رفقا بدهی. بیاور (صلوات)

قربانتان بروم، شما باید دستتان به ریسمان جبل المتین باشد. آن ریسمان جبل المتین را خدا معین کرده است. چرا خدا می گوید: یکی از شما با دین بروید، ملائکه تعجب می کنند. کلاً دست شما را از ریسمان جبل المتین جدا کرد. چرا جدا کرد؟ به تمام آیات قرآن، من هم نمی توانم بگویم. چقدر شما بدبخت شدید. هیچ حالی تان هم نیست. چرا می گوید: یکی از شما با دین

بروید، ملائکه تعجب می کنند؟ دستت از ریسمان حبل المتین جدا شد. ببین، آقا ابوالفضل چه کار می کند؟ حالا آمده، امان نامه برایش آوردند. ابوالفضل، ای عشیره ما، عشیره ما، آقا امام حسین گفت: ابوالفضل جان، هر چند فاسق است، برو به حرفش گوش بده، ببین چه می گوید. رفت. گفت: من امان نامه برای تو و بچه هایت آوردم. بیایید کنار، بیا کنار.

ببین، این است که ریسمان حبل المتین از دستش جدا نمی شود. آقا ابوالفضل است. من دلم می خواهد شما هم همین جور باشید. گفت: خدا تو را و آن کسی که این امان نامه را نوشته لعنت کند. آیا من دست از برادرم بردارم؟ آیا شما دست از علی برداشتید؟ آنجا توی

خیابان‌ها رفتید، آنجا می‌دوید یا آنجا می‌دوی یا آنجا می‌روی؟ به هیچ دردی هم نمی‌خوری. دینتان را از دست دادید. دین علی بن ابی طالب است، دین آقا ابوالفضل است، دین آقا امام حسین است. چه کسی با اینهاست؟ فقط توی خانه ما این حرفها هست. این است که دستش را از حبل‌المتین جدا نکرد. حالا ببین چه مقامی دارد؟

حالا زهرای عزیز از او تشکر کرد، امام حسین تشکر می‌کند، امیرالمؤمنین تشکر می‌کند، خدا از آقا ابوالفضل تشکر می‌کند. چرا؟ دستش از ریسمان حبل‌المتین جدا نکرد. ریسمان حبل‌المتین حسین است. عزیز من، کجا می‌روید؟ هنوز شما دست از تلویزیون و رادیو برنداشتید.

به تمام آیات قرآن، اینها که تلویزیون دارند، مثل یک ظرف نشسته پیش من هست. ظرف را می‌خواهم؛ اما نشسته است. هر کسی می‌خواهد باشد. چرا؟ از ریسمان حبل‌المتین جدایت کرده است. تو باید بیتوته شب داشته باشی؛ حسین جان، ابوالفضل جان، زهرا جان، قربانتان بروم، دست ما را بگیرید. تو می‌روی می‌گویی: تلویزیون، ویدئو، ماهواره، دست من را بگیر. دستت را می‌گیرد، توی جهنم می‌برد. (صلوات)

جانم، دستمان را از ریسمان حبل‌المتین جدا کردند. چقدر گرفتار شدیم. زندگی که اینقدر گرفتاری ندارد. فقط به من زنگ می‌زنند، ما گرفتاریم، دعا کن. نمی‌دانم بی‌کار هستیم، بی‌ساریم. تو توی خوشی

رفتی، خدا خوشی را از تو گرفت. این جور که نبود. قربانت بروم، فدایت بشوم، بیایید امروز توبه کنیم، دستمان را به ریسمان حبل المتین بکنیم. آن ریسمان حبل المتین به تمام آیات قرآن، اتصال به ماوراء بود، اتصال به خدا بود، اتصال به علی بود، اتصال به امر خدا بود. آن ریسمان حبل المتین، آقا ابوالفضل هست. ببین، گفت: خدا لعنت کند تو را با امان نامه‌ات را. دارد می‌گوید بیا از مرگ تو را نجات بدهم. تو که می‌دانی همه کشته می‌شویم. ما هفتاد هزار تا هستیم، شما ده، پانزده نفرید. با تمام اینکه دید کشته می‌شود، گفت: خدا لعنت کد تو را با آنکه امان نامه‌ات را نوشته است.

تو بی‌امان نامه می‌روی! به کدام یک از شما امان نامه

چیست؟ می گوید: الکاسب حبیب الله، برو کار کن؛ اما خودفروش نباش. آن کاری که می کنی، محض خدا باشد. غش معامله نکن. غش معامله کردی، آن کاری که حبیب الله هست، به دینم تمام شد. آن کار به دینم شمر الله می شود. آن کار شیطان الله می شود. همین است که تمام دادشان درآمده است. تمام دارند می گویند: نداریم. همه دارند داد می زنند. این جوری که نبود. قربانت بروم، فدایت بشوم، عزیز من.

گفتم:

آسوده خاطر م که در دامن توأم

دامن نبینم که در دامن بروم، امام زمان

دامان توست اتصال به ماوراء بود. قربانت بروم، برو
توی دامن امام زمان که تو را یاری کند. تا تو را کمک
کند. توی دامن چه کسی می روی؟ قربانت بروم، او
خودش محتاج است. چه کار کرد؟ چه کار کرد؟ امروز،
روز تاسوعاست. دیگر، دور امام حسین را گرفتند. دیگر
نمی گذاشتند کسی برود، نه کسی بیاید. حضرت زینب
فرمود: برادرم، فوج، فوج دارند می روند آن طرف، هیچ
کس طرف ما نمی آید. آیا ابوالفضل غیرت الله است. دید
خواهرش ناراحت است. گفت: خواهر جان، فردا دیاری
را در کربلا نمی گذارم. آقا ابوالفضل ارادة الله است، یک
متقی ارادة الله می شود، قربانت بروم، چطور ابوالفضل
ارادة الله نیست؟ آقا امام حسین دید، فردا که بشود،

اینها این کار را می‌کنند. آقا امام حسین یک جلوه به اینها می‌دهد، آقا ابوالفضل شاید بداند، شاید نداند که نفس‌هایی که اینها می‌کشند، در قبضه قدرت امام حسین است. امام اختیار همه چیز را دارد. الان نفس‌هایی که می‌کشیم در اختیار امام زمان است؛ اما کدام یک از ما در اختیار امام زمان هستیم؟ آنجا می‌رود بیتوته می‌کند، می‌رود مزدش را از خلق می‌خواهد.

همین ساخت که من نگاه می‌کنم، می‌بینم مرتب اشتباه کاری، اشتباه کاری، اشتباه کاری. من کم کسی را می‌بینم که اشتباه کار نباشد. چرا؟ چطوری شدند؟ اینها عبادتی شدند. اینها چه جوری شدند؟ اینها اسلامی شدند. اسلامی که عمرو ابابکر داشتند همان اسلام

است. او علی نداشت، ما هم علی نداریم. کدام یک از شما علی دارید؟ بگویید ببینم. علی به تو می گوید: تلویزیون بزن، ویدئو بزن، ماهواره بزن، دنبال بعضی ها برو، کجا برو؟ علی به تو می گوید؟ خودش که نرفت، آقا ابوالفضل به تو می گوید؟ خودش که نرفت، امام حسین به تو می گوید؟ خودش که نرفت. مگر یزید نیامد آنجا گفت: بیا طرف ما، تو اینقدر بگو ما با تو هستیم، [در این صورت] ما با تو کاری نداریم، نگفت. گفت: من نمی گویم. گفت: من تو را می کشم. گفت: بکش. گفت: اسیرت می کنم. گفت: بکن. هر کاری می خواهی بکن. من خودم را در اختیار تو گذاشتم که تو جهنم بروی. امام حسین گفت: من خودم را در اختیار تو گذاشتم که

تو جهنم بروی. خدا گفته: تو در اختیار من باش. اما تو به من می‌گویی: تو در اختیار من باش. من در اختیار تو قرار نمی‌گیرم.

چرا در اختیار مردم قرار می‌گیرید؟ کجا می‌روید؟ کجا توی این مجلس‌ها که یکی دیگر را تایید می‌کند، می‌روید. شما خودتان را در اختیار آنها قرار دادید. به تمام آیات قرآن، به سی جزء کلام الله، هیچ کجا این حرف‌ها نیست. برو ببین هست؟ رفتید دیگر. مرتب بنشین ببین، چه چیزی می‌گوید. آن زمان هم همین ساخت بود. برای تعریف عمرو ابابکر ساخته شدند. حالا هم برای تعریف اینها ساخته شدند. تجدید شد. آن زمان به دینم در آخرالزمان تجدید شده. از

خودت می گویی؟ غلط می کنی از خودت می گویی.
گفت: هر چیزی که در امم سابقه شده، در آخرالزمان
می شود. من می خواهم شما جزء آخرالزمانی ها نباشید.
من عقیده ام این است. می دانم آخرالزمان می شود،
اینجور می شود، اینجور می شود. من نمی توانم همه
اینها را بگویم که مورد اشکال قرار بگیرم که بگویند: تو
ما را مثل آنها کردی. تو مثل آنها هستی. من هم نگویم،
تو مثل آنها هستی. (صلوات)

تا زنده ام ای لشکر حامی دینم، دینم حسین است.
بفرما، آقا ابوالفضل رجز می خواند. تا زنده ام ای لشکر
حامی دینم، دینم حسین است. من طرف تو بیایم؟ تو
بی خودی طرف آنها می روی. به دینم، تو دعوت نکرده

طرف آنها می‌روی. کدام یک از شما نرفتید؟ بگو بینم، یا علی. یکی بلند شود بگوید: من نرفتم. جرأت دارید بگویید تا به شما بگویم کجا رفتی؟ بگو. یکی بگوید. کدام یک از شما نرفتید؟ یکی بگوید. تو رفتی یا نه؟ [یکی از حضار جلسه:] بله، تو چطور؟ [یکی از حضار جلسه:] بله آقا، رفتیم. خب، بارک الله. (صلوات)

خب، امروز انشاءالله، به امید خدا، گذشت آقا ابوالفضل خیلی است. به حق آقا ابوالفضل قسمش بدهید، خدایا، از سر گناهان گذشته ما درگذر. خدایا، ما را عفو کن، خدایا، نفهمیدیم.

یک نفر بود این آخوند است. این رفت توی فکر، زنش با

دخترش را یک مقدار لوس کرده بود، اینها رفته بودند یک خانه دیده بودند، این هم گفته بود: خب، خانه را می فروشیم، دو سه شاهی رویش می گذاریم، می خریم. این خانه که این دارد پانصد تومان، آن خانه هفتصد تومان. رفت یک چکی به او داد. حالا حرف من سر این است. می خواهم این را بگویم. گفتم: تو هنوز خانه ات را نفروخته، رفتی چک به او دادی؟ خانه اش را پانصد تومان قیمت کرده بودند. حالا سیصد تومان، سیصد و پنجاه تومان می خرند. گفتم: من از تو توقع داشتم، توی آخوند که منبر می روی، دیگر قانع و راضی باشی. یک خانه پانصد تومانی داری، به یک بنده خدایی که خانه ندارد، کمکش کنی. به کسی که خانه ندارد کمک

کنی. به یکی که جهاز برای دخترش می خواهد کمک کنی. این بیچاره را از خانه بیرون کردند، دو شبانه روز هست با بچه هایش توی حرم خوابیده بود. این را کمک کن. هیچ چیز، یک ماهی اینجا نیامد. آمد، گفت: من گه خوردم. گفتم: خب، خدایا، از سر این بگذر. فهمیدی؟

حالا ما هم باید بگوییم: گه خوردیم، دیگه این کارها را نمی کنیم. دیگر دنبال خلق نمی رویم. دیگر خودمان در اختیار امام زمان هستیم. خدایا، از سر گذشته ما، مثل این آخوند بگو، آن وقت بگو که خدایا، از سرمان بگذر. گفتید؟ یا الله. (صلوات)

قربانتان بروم، بیشتر کارهای ما خیالی است. این خیالها را دور بینداز. به تمام آیات قرآن، خیال آدم را باطل می کند. خب، من هم به اصطلاح آدم هستم. لای شما هستم دیگر. خانم علی آقا قهر کرد، یک ماه رفت. سه دانگ از این خانه را به اسم زن علی آقا زدم. یک دانگ از آن هم مال خانواده ام هستم. من از سرتاسر این خانه، دو دانگ دارم. لعنت به من اگر بخوام سه دانگش کنم. فهمیدی یا نه؟ می گویم: لعنت به من اگر بخوام سه دانگش کنم. می خواهم یک دانگ برای یکی دیگر بخرم. می گویم: من همین بس است. خب، شما الحمد لله می آید و می روید، چیزی می دهید و من احتیاج به کس ندارم.

من اصلاً نمی‌خواهم در این دنیا بمانم. چرا؟ می‌بینم این دنیا است که حسین ما را کشت. این دنیا است که زهرای ما را کشت، این دنیا است که علی ما را کشت. این دنیا، اینها گش هستند، من می‌خواهم این دنیا را چه کنم؟ همه شما باید همین جور باشید. قربانتان بروم، مواظب باشید مبادا محبت دنیا داشته باشید. «حب الدنيا، رأس خطیئة» از هر گناهی بالاتر است. چرا؟ شما را مبتلا می‌کند. تو همین ساخت در این خیال باطلت مبتلایی. چرا عیسی یک سوزن و نخ داشت، به آسمان راهش نداد؟ به تمام آیات قرآن، به روح تمام انبیاء، هفت آسمان رفتم، بالاتر از هفت آسمان رفتم. چرا من می‌روم، تو نمی‌روی؟ تو به دنیا پابندی، به

شهوت پابندی، به این چیزها پابندی؛ قربانت بروم، نمی‌روی. آن آسمان افتخار می‌کند به مؤمنی که او را ضبط کند و او را بالا ببرد. بالا ببرد، بالا ببرد. کجا تو را بالا می‌برد؟

تو یک مشهد می‌روی که امام رضا می‌گوید: اینها کارشان هست که اینجا می‌آیند. یک زیارت حضرت معصومه می‌کنی که می‌گوید: اینها زیارت می‌کنند قبر ما را، اطاعت نمی‌کنند امر ما را. تو این میان ویلانی. من می‌خواهم شما را از این ویلانی دریاورم. بیایید اتصال به انبیاء بشوید. بیایید اتصال به اینها بشوید. والله، اینها به درد می‌خورد. کجا رفت آن کسی که دستش را همچنین می‌کرد یک ایران را به هم می‌ریخت؟ چطور

شد؟ این یکی هم همین جور می شود. تو به کجا وصل هستی؟ آخر، چرا عقل نداری؟ به کجا وصل هستی؟ برو به آن وصل باش که ابدالآباد هست. چنان آنها تو را احترام می کنند که خودت تعجب می کنی.

آن گفت: تا زنده ام ای لشگر، حامی دینم، دینم حسین است. شما هم باید همین جور باشید. باید دینتان حسین باشد، باید دینتان آقا ابوالفضل باشد. به ماوراء و صلی. اصلاً تمام این دنیا زیر پای توست. تو کجا می روی؟ حالا بگو ببینم کجا می روی؟ [عیسی] یک سوزن و نخ داشت، در صورتی که پیغمبر هم بود، آسمان اول به او راه نداد. قربانت بروم، فدایت بشوم، بیا حرف بشنو. بیا محبت دنیا را از دلت بیرون کن. جانم، جمع

کردن مال دنیا فایده ندارد. عزیز من، قربانت بروم، یک کاری برای آخرتتان بکنید. الان یک نفر است که مردانگی کرده است، دارد یک بنده خدایی که چند سال است خانه ندارد، می خواهد یک خانه برایش بخرد. این احمد کوفی است. توی همه شما یک احمد کوفی پیدا شده است. تو همه شما، حالا هر کسی می خواهد به او بربخورد، بخورد. اگر انسان باشد که حرف من به او بر نمی خورد.

حالا احمد کوفی پیش امام صادق آمده است. آقا جان، تو یک اتاق داری، من هم که تاجر، یک خانه برای من بخر. به او پول داد. رفت یک خانه مثل ایشان خرید داد به یکی که خانه ندارد. حالا آمده، احمد بیا. خانه

برایت خریدم، حدی به خانه رسول الله، علی ولی الله، مادرت زهرا، حسن، حسین. بوسید گذاشت اینجا. حالا می خواهد بمیرد. [گفت:] مردم، بدانید. امام صادق آن خانه را به من نشان داد. حالا عزرائیل می خواهد جان من را بگیرد. اول خانه را نشان داد، جانت را بگیرم، آنجا بروی. این آدم هم که این خانه را دارد می خرد احمد کوفی است. تو احمد کجایی؟ بگو ببینم. تو احمد خیالت هستی.

قربانت بروم، فدایت بشوم، تا می توانی از اینها بدزد، در راه خدا بده. اما راه خدا بده. این بنده خدا گفتم زنش سید است. گفتم: سهم امام و خمس را هم می توانی به او بدهی. آن را به سید بده، آن را هم بده. هم خمست را

دادی، هم به سید دادی، هم خانه خریدی، هم احمد کوفی شدی. تو احمد کجایی؟ بگو ببینم. خب، بگو دیگر، رفیق! بگو ببینم. [یکی از حضار:] آقا، احمد شیطانی هستیم. [متقی:] بارک الله، حقوق هم به تو می دهد؟ حقوقش به تو می گوید: به آنها نگاه کن. درست است؟ [یکی از حضار:] بله، آقا. [متقی:] آن وقت حقوقش جمع می شود، زیاد می شود، به جهنم راهنمایی ات می کند. (صلوات)

من حسابش را کرد، هیچ چیزی از کنار رفتن بهتر نیست. حساب هایش را کردم. سلمان کنار رفت، اباذر کنار رفت، مقداد کنار رفت، اویس کنار رفت، اینها کنار رفتند، محبوب پیغمبر شدند، محبوب امیرالمؤمنین

شدند، محبوب خدا شدند. به تمام آیات قرآن، من دلم می خواهد شما محبوب خدا بشوید، محبوب پیغمبر بشوید، محبوب آنها بشوید. جانم، باید دست از خلق بردارید، سخی هم باشید. من این را گفتم: دست از اینها بردارید، دست از خلق بردارید، محبوب می شوید. اما راست، راستی، دست برداری. ببین، آقا ابوالفضل دست برداشت. الان جانش در خطر است، گفت: جان می دهم طرف تو نمی آیم. شما هم باید همین جور باشید. باید جان بدهید، طرف خلقی که از خودش حرف می زند، نروید.

قربانتان بروم، فدایتان بشوم، حالا ببین، شما چه مقامی پیدا می کنید؟ حالا حضرت امام صادق می گوید:

آن کسی که با ما هست، اگر تو او را نخواهی، دروغ می‌گویی ما را می‌خواهی. او را باید بخواهی. امام صادق تو را مثل خودش حساب کرده است. خدا چه می‌گوید؟ می‌گوید: اگر به این توهین کنی، خانه من را خراب کردی. آن ائمه طاهرین به جای خود، آنها که در ماوراء هستند، اما این آدم هم چطور اینجوری می‌شود؟ اما محبت دنیا نداشته باش. این که داری، در راه خدا خرج کن. این را که داری به فکر فقرا باش. قربانت بروم، این را که داری، خمس و سهم امام بده. کدام یک از شما خمس و سهم امام نمی‌دهید؟ چرا نمی‌دهید؟ چرا خدا این همه به تو می‌گوید؟ می‌گوید: از پنج تا یکی. چهار تایش را بخور، یکی اش را بده. تو بی‌عاطفه، چهار تا را

می خوری، پنج تا را می خواهی بخوری؟ خب، یکی سهم خدا را بده. آن وقت آن مال گوارای تو می شود. آن را دیگر مسئول نیستی. به هر کسی می خواهی بدهی. اگر نه، [بدون] خمس و سهم امام یک لقمه به یکی بدهی حرام است. آن بیچاره را هم بیچاره کردی. خودت که بیچاره ای آن را هم که می خورد بیچاره است، زنت هم بیچاره است که به این بنده خدا می دهی.

به تمام آیات قرآن حاج شیخ عباس می گفت: فردای قیامت زنها جلوی شما را می گیرند، می گوید: به من دادی مال حرام بخورم چه کنی؟ من نمازم درست نیست. خدایا، حکمش را بکن. گفت: زن می گوید:

خدایا، حکم شوهر من را بکن. حالا برو به او بدهد بخورد. آن زن از تو بازخواست می کند، یقه ات را می گیرد. تو اصلاً خیال می کنی، قیامتی نیست، کاری نیست، چیزی نیست، همین جاست! بابا جان، همین امشب حساب سال برای خودت بگذار، برای خودت روز قتل آقا ابوالفضل حساب سالت باشد. نصف آن را به سید بده. نصف آن را هم بده [به فقرا]

قربانت بروم، فدایت بشوم، یکی را خوشحال کن. ابوالفضل خوشحال بشود. ما چه کار کنیم؟ چرا اینجوری می گوید که بی دین می میریم؟ جانم، شما که بی دین می میرید احکام را اطاعت نمی کنید. اگر احکام را اطاعت کنی که با دین می میری. ما احکام را اطاعت

نمی‌کنیم. قربانتان بروم، ما اسلامی شدیم. عمر و ابابکر هم اسلامی [بودند] چه کار می‌کردند؟ شما اگر بدانی این عمر چقدر اسلامی بوده؟ از هر اسلامی، اسلامی تراست. اما ایشان جبت و الطاغوت هست، نه توی جهنم [باشد] این را حاج شیخ عباس می‌گفت: [جهنمی‌ها] همه‌اش دعا می‌کنند، خدایا، از طاغوت روزنه‌ای نشود. اگر روزنه بشود، ما از آتش پودر می‌شویم. اینها توی آن هستند. چرا؟ جلسه بنی‌ساعده درست کرد. تو چه کار کردی؟ تو او را می‌خواهی، با او هستی. بدبخت‌تر از تو خودت. با فقر و فلاکت می‌سازی، او را می‌خواهی با او محشور می‌شوی.

قربانت بروم، ببین من چه چیزی می‌گویم. هیچ چیز

بهتر از این نیست که کنار بروید. گفت:

آسوده خاطرم که در دامن توأم

دامن نبینم که در دامنش بروم

دامن به غیر دامن تو بی محتوا بود

دامان توست اتصال به ماوراء بود

ای امام زمان، ای آقا جان، قربانت بروم، چرا می آید با ما

نجوا می کند؟ چرا؟ چرا با شما نمی کند؟ شما اجنبی خواه

هستید. او اجنبی خواه نمی خواهد. من هیچ کس را

نمی خواهم. هیچ کس را نمی خواهم. به بچه ام گفتم،

گفتم: پسر، تو پسر من هستی؛ اما خواست من نیستی.

خواست من آن است که خواست امیرالمؤمنین را

بخواهد، خواست پیغمبر را بخواهد، خواست خلق را نخواهد، او پسر من است. چرا؟ چرا؟ چرا؟ پیغمبر می گوید: پسر ابابکر، محمد بن ابابکر پسر من است. پسر اوست؟ چرا می گوید؟ اصلاً دین پسر، دختری، دین است، نه اینکه بچه تو است. این بچه تو است، پسر تو نیست. چه می گویم؟ امروز چه چیزی می گویم؟ این پسر تو نیست، بچه تو است. آره، قربانت بروم، پیغمبر اعلام کرد. گفت: محمد بن ابابکر پسر من است. امام حسین پسر پیغمبر است، پسر ابابکر هم می شود پسر پیغمبر. چرا؟ امر پیغمبر که امر خدا هست را آمد اطاعت کرد، امر پدرش را [اطاعت] نکرد. کجا می روید امر مردم را اطاعت می کنید؟

جان من، بیا امر خدا و پیغمبر را اطاعت کن، پسر پیغمبر بشوی. پسر پیغمبر که نمی سوزد، پسر ابابکر می سوزد. تو پسر جلسه بنی ساعده ای. کجا می روی؟ عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم. (صلوات)

آقا ابوالفضل دارد به لشکر خطاب می کند: تا زنده ام ای لشگر، حامی دینم، دینم حسین است. حالا آن وقت آقا ابوالفضل چه مقامی دارد؟ حالا وقتی شهید می شود، امام حسین می گوید: کمرم شکست. برادر، کمرم شکست. برادر، امیدم ناامید شد. آنجا رفت، در خیمه آقا ابوالفضل را پایین انداخت، گفت: اینجا بی صاحب شد. خدا می داند زینب چه کار کرد؟ گفت: برادر، من را خیمه نبر، من دو تا وصیت دارم. یک وصیت دارم من را خیمه

نبر. چون که من وقتی می خواستم بیایم، برادرم گفت: برو آب بیاور. این مشک را سکینه به من داد. صدا زد: عمو جان، اگر آب به قیمت جان است، من جان می دهم، آب می خواهم. من این مشک را از سکینه گرفتم. گفتم: عزیز من، من می روم آب بیاورم برایت. حالا رفتم. وارد شریعه شدم. تشنه بودم، دستم را زیر آب زدم. گفتم: عباس، تو می خواهی زنده باشی. تو زندگی به غیر امام حسین مردگی است. مگر می خواهی زنده باشی؟ آب را روی آب ریختم. حیوان زبان بسته آب نخورد. فهمیدم این حیوان توی انسانیت رفت. دست هایم را زیر آب زدم، ملچ، ملچ کردم، حیوان آب خورد. از شریعه بالا آمدم. کسی پشت درخت قایم شده

بود، زد دست راست من را قطع کرد. گفت: ای دست تو از من باوفا تر بودی و رفتی. تو اول شدی [در] راه شاه شهیدان. بنا کردم دستم را بوسیدن. از تو تشکر می کنم. تو اول رفتی در راه شهیدان.

خدا لعنت کند [کسی که دست آقا ابوالفضل را از بدنش جدا کرد] مشک را به دست راستش انداخت، گفت: لشگر، تیر به چشمم بزنید، به مشک آبم نزنید. مادرش ام البنین گریه می کند. می گوید: عباس جان، پسرم، اگر دست داشتی، نمی توانستند به مغزت بزنند. دست نداشتی که دشمن به مغزت زد. حالا آقا ابوالفضل چه کار می کند؟ باز هم دارد می آید. آن موقع ناامید شد که تیر به مشکش زدند. دیگر آقا ابوالفضل ناامید شد. آقا

ابوالفضل از اسب زمین افتاد. حالا دارد مناجات می کند. حالا هم دارد با خدا مناجات می کند. آقا امام حسین مثل باز شکاری آمد سر نعش آقا ابوالفضل. آی برادر، من یک وصیت دارم. آقا جان، من را خیمه نبر. حالا اگر خیمه می برد، آنجا دفن می کردند. حالا همان جا آقا ابوالفضل را دفن کردند. حالا مقامش بالا رفت. هم امام حسین را زیارت می کنند، هم ابوالفضل را. گفت: من را نبر، من از سکینه خجالت می کشم. آقا امام حسین همان جا، آقا ابوالفضل را دفن کرد. چه خبر است؟

قربانتان بروم، شما باید یک قدری بروید [ببینید] اینها چطور از دین حمایت کردند؟ قربانتان بروم، ما گر حمایت از دین نمی کنیم، دنبال آنها که حمایت از دین

نمی‌کنند، نرویم. همین کار را که می‌توانیم بکنیم که دنبال آنها نرویم؟ قربانتان بروم، حالا بروید با آنها محشور می‌شوید. حالا کنار بروید. چرا؟ مگر امام قربان کسی می‌شود؟ تمام خلقت قربان امام زمان می‌شود. حالا خود امام زمان می‌گوید: ای اصحاب با وفای جدم حسین، پدر و مادرم به قربانتان. ببین، نمی‌گوید: به قربان امام حسین، می‌گوید: به قربان اصحاب امام حسین. پس اصحاب امام حسین اتصال به امام حسین هستند. من دلم می‌خواهد همه شما هم اتصال به اصحاب امام حسین باشید. به حضرت عباس، خیالتان راحت است.

امام زمان دارد می‌گوید: پدر و مادرم به قربانتان. شما به

کجا می‌رسید؟ به جایی می‌رسید که امام زمان می‌گوید: پدر و مادرم به قربانتان. عزیزان من، بیایید حرف بشنوید، فقط دنبال خلق نروید. همین که دارم به شما می‌گویم. هر کجا دیدید دارد خلق را تایید می‌کند، آنجا نرو. ما حرف کسی را نمی‌زنیم، کاری به کسی نداریم. این مردم همه‌شان اسلامی شدند. آن زمان هم اسلامی شدند. قربانت بروم، حالا خدا لعنت می‌کند؛ یعنی عمرو ابابکر را [لعنت می‌کند]. شما قربانتان بروم، این همه دارم تاکید می‌کنم دنبال کسی نروید، دو تا چیز است که شما را بهشتی می‌کند: یکی دنبال کسی نروید، یکی سخی باشید. یکی هم سخی باشید. جانم، این سخاوت شما را حفظ می‌کند. این سخاوت شما را حفظ

می‌کند. قربانتان بروم، این سخاوت شما را از تمام گناهان نجات می‌دهد. شما اگر بخواهید راحت باشید، این را همیشه یادتان باشد، آقا ابوالفضل را یادتان باشد، امام حسین را یادتان باشد، شهدا را یادتان باشد. اگر یادتان باشد، آنها یادتان نمی‌آید. آنها یادتان می‌رود. اینها یادتان می‌آید.

امروز این را می‌خواهم به شما بگویم: اگر بخواهید آنها یادتان نیاید، امام حسین یادت باشد، آقا ابوالفضل یادت باشد، آقا علی اکبر یادت باشد، قاسم یادت باشد. اگر اینها یادت باشد، آن وقت اینها جلو می‌آیند. حالا که جلو آمدند، تو دیگری گناه نمی‌روی. من خودم همین ساخت هستم. گناهی جلوی من آمده که عهد

کردم که اگر جلو شما بیایم، شما با دندان می خورید.
حالی ات می شود چه می گویم یا نه؟

رفقای عزیز، باید که این آقا امام حسین یا آقا ابوالفضل
یا زهرای عزیز عضو بدن شما باشد. به حضرت عباس،
به خود ابوالفضل، اگر عضو شما باشد، آتش جهنم اصلاً
شما را نمی سوزاند. من نمی خواهم حالا خودم را بگویم؛
اما می خواهم به شما بگویم اینها عضو من هستند؛ یعنی
زهرا عضو من است، امام حسین عضو من است، آقا
ابوالفضل عضو من است، آقا علی اکبر عضو من است.
من یک پاره وقتها اصلاً بی تاب می شوم. دیگر می گویم
رفتم. حالا وقتی اینها عضو شدند، مگر جهنم شوخی
است؟ جهنم یک چیز کوچکی که نیست. تا آنجا که

چشم کار می‌کند، جهنم است. مگر جهنم یک دخمه‌ای است؟ این مردم از زمان پیغمبر از زمان آدم ابوالبشر چقدر توی جهنم رفتند؟

به سی جزء کلام الله، وقتی من مُردم، ملکی آمد، گفت: تو باید جهنم بروی. گفتم: امر است بروم جهنم یا برای گناهام باید جهنم بروم؟ گفت: امر است که باید جهنم بروی. یک یا علی گفتم: پریدم توی جهنم. به تمام آیات قرآن، تمام جهنم خاموش شد. من وسط جهنم ایستاده بودم، همچینین، همچینین می‌کردم. گفتم: خدایا، شکر، مردم راحت شدند. همه جهنم خاموش می‌شود. تو کجایی که جهنم را روشن می‌کنی؟ برو جانم، دست از عقیده‌ات بردار. دست از این عقایدت

بردار. دوباره می‌گوییم دست از تلویزیون بردار، دست از ویدئو بردار، دست از رفیق بازی ات بردار. دست از کار غیر امر خدا بردارد.

من از اول عمرم، کار غیر امر نکردم. حالا هر جور شده. گناه توی زانویم آمده، گناه نکردم. حالا که گناه تا توی زانویت آمد، نکردی، حالا مواد را جلوی تو می‌ریزد، به هم می‌زنی، آن مواد می‌آید روی زانویت می‌گوید: یا علی. ما کجاییم؟ تو تقصیر داری. تو تقصیر داری. بیا حرف بشنو، اینجوری بشوی. من دلم می‌خواهد اینجوری بشوید. نه اینکه جهنم بروی، جهنم را خاموش کنی. تو توی دلت چیست؟ تو توی دلت باید علی باشد، حسین باشد، حسن باشد، پنج تن باشند،

جانم، تو توی دلت، باید مؤمن باشد، توی دلت باید متقی باشد. توی دلت چه چیزی هست؟ بیا دلت را نگاه کنم ببینم چه چیزی هست؟ یا علی، بیا من صفحه دلت را بخواهم ببینم چه چیزی تویش هست؟ این است که قربانت بروم، ما جهنم می‌رویم. این است که بدبخت شدیم. این است که اینجوری شدیم.

جانم، دست تو باید دست کرامت باشد، دست تو باید چطور باشد؟ کرامت باشد. اصلاً عالمی را می‌بینی، تو کجا را می‌بینی؟ یا الله، ببینم کجا را می‌بینی؟ یا علی. یک آقا مصطفی هست، این آمد اینجا، بچه کاشان است. گفتم: پریشب یکی دو نفر آمدند. زنم گفت: نرو. گفت: برو گم شو. برو چه کار به من داری؟ برو به تو

می گویم. رفتیم آنجا تو عرق نخوردی، آجیل هایش را خوردی. فهمیدی یا نه؟ به این بیچاره گفت: برو گم شو. رفت به یک نر گفت: من دیگر آنجا نمی آیم. گفت: خب، این کار را نکن، بیا. خب، این کار را نکن. بیا طوری که نیست.

ببین، من اینجا هستم، آنجا هستم. من دارم این را می بینم. تو کجا را می بینی؟ تو کجا را می بینی؟ اصلاً این چشم تو جلوی چیز نیست. جانم، این چشم الهی جلوی چیز نیست. همه جا را اراده کند بخواهد ببیند می بیند. اما همیشه نمی بیند که چیز بشوید، غصه بخورید. اراده می کند می بیند. خب، چطور است؟ تمام این ندیدن ماورای ما مال گناه است. تو بیا و یک حرف

من را بشنو، اگر ندیدی به من لعنت کن. چطور من می بینم؟

قربانت بروم، عزیز من، جانم، باید این جور باشی.
عزیزان من، قربانتان برم، چرا؟ من این دنیا را تشخیص دادم. این دنیا حسین کش است، علی کش است، زهراکش است، پیغمبرکش است، من نمی خواهم. شما تشخیص ندادید. شما با آن می سازید. فهمیدی یا نه؟ شما با آن می سازید. شما تشخیص ندادید. اگر تشخیص بدهید، او را نمی خواهید. وقتی او را نخواستی، دوست خدا می شوی، ماوراء را می بینی. یا علی، بیایید چیز کنید، ببینید می شود. کار تو انسان سازی می شود. کدام یک از شما کارتان انسان سازی است؟ حالا من همه شما

را می خواهیم، می گویم: با اینها بسازم شاید اینجوری بشوند. فهمیدی یا نه؟ به تمام آیات قرآن یک موادی آوردند، اینجا ریختند. من به هم می زدم یک صورتی زیبا، خوشگل، می آمد روی زانوی من، می گفت: یا علی. دوباره اینجا می زدم. این قدر خوشگل بود از همه شما خوشگل تر بود. می گفت: یا علی. تو چه چیزی می گویی؟ لا اله الا الله، تند است، اما می گویم، تو علی خلق کن می شوی. اگر علی را بخواهی، تو علی خلق کن می شوی. خدا به تو اجازه می دهد. فهمیدی یا نه؟

حالا چه چیزی خلق کن هستی؟ ویدئو خلق کن هستی. من دست یک پسری را می بوسم، از جگر می بوسم. این دستش به تلویزیون و ویدئو نخورده است. افتخار

می‌کنم دست این بچه را می‌بوسم. اما دست تو را
دندان می‌گیرم. فهمیدی؟ آره، آزادم، می‌گیریم.
حالی‌ات می‌شود یا نه؟ خب، بیاور، ببین می‌گیرم یا نه؟

یا علی